

Islamic Knowledge and Insight

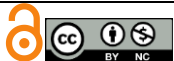
An Examination of Verse 179 of Surah al-A'raf Concerning the Epistemic Factors in the Emergence of Human Moral Deviations with Reference to the Exegeses of Allameh Tabataba'i and Fakhr al-Razi

1. Azam Abolfathi: PhD Student, Department of Theology and Islamic Studies, Ha.C., Islamic Azad University, Hamedan, Iran
2. Seyed Hamid Hosseini*: Department of Theology and Islamic Studies, Ha.C., Islamic Azad University, Hamedan, Iran. (Email: dr.hosseini@iau.ac.ir)
3. Hadi Shafiei Nategh: Department of Islamic Studies, Ha.C., Islamic Azad University, Hamedan, Iran

Abstract

The human being is a dual-dimensional entity who encounters both the material world and the realm of immaterial realities, and moral deviations constitute one of the principal obstacles on the path toward felicity. Such deviations divert the human being from the ultimate purpose of life and diminish the station of divine vicegerency. Therefore, identifying the causes of moral deviation and the means of remedying them is essential for preventing such deviations. The present study examines the epistemic factors underlying the emergence of moral deviations on the basis of Verse 179 of Surah al-A'raf, with particular attention to the exegetical perspectives of Allameh Tabataba'i and Fakhr al-Razi, as well as those of other Qur'anic commentators. Allameh Tabataba'i regards neglect of human truths, deception by Satan, and the absence of sound rational reflection as the principal epistemic causes of moral deviation and emphasizes the necessity of attentiveness to divine realities. Fakhr al-Razi, for his part, identifies four primary factors: heedlessness of truths, divine retribution, the teleology of creation, and order in divine action. Employing a descriptive-analytical method, the present research investigates these factors and their effects on human moral deviation and underscores the critical role of recognizing divine truths in preventing such deviations.

Keywords: Exegetical perspective; moral deviations; epistemic factors; Verse 179 of Surah al-A'raf; Qur'anic commentators; Allameh Tabataba'i; Fakhr al-Razi



How to cite: Abolfathi, A., Hosseini, S. H., & Shafiei Nategh, H. (2026). An Examination of Verse 179 of Surah al-A'raf Concerning the Epistemic Factors in the Emergence of Human Moral Deviations with Reference to the Exegeses of Allameh Tabataba'i and Fakhr al-Razi. *Islamic Knowledge and Insight*, 3(4), 1-15.

© 2026 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 24 August 2025

Revise Date: 17 December 2025

Accept Date: 23 December 2025

Initial Publish: 28 December 2026

Final Publish: 22 December 2026

معرفت و بصیرت اسلامی

بررسی آیه ۱۷۹ سوره اعراف پیرامون عوامل معرفتی پیدایش انحرافات اخلاقی انسان با توجه به تفاسیر علامه طباطبایی و فخر رازی

۱. اعظم ابوالفتحی: دانشجوی دکتری، گروه الهیات و معارف اسلامی، واحد همدان، دانشگاه آزاد اسلامی، همدان، ایران
۲. سیدحمید حسینی*: گروه الهیات و معارف اسلامی، واحد همدان، دانشگاه آزاد اسلامی، همدان، ایران. (پست الکترونیک: dr.hosseini@iau.ac.ir)
۳. هادی شفیعی ناطق: گروه معارف، واحد همدان، دانشگاه آزاد اسلامی، همدان، ایران

چکیده

انسان موجودی دوبعدی است که با عالم مادی و مجردات روبرو می‌شود و انحرافات اخلاقی یکی از موانع سیر به سوی سعادت است. این انحرافات انسان را از هدف اصلی زندگی دور کرده و مقام خلیفه الهی را کاهش می‌دهد. برای پیشگیری از انحرافات اخلاقی، شناخت علل و راه‌های درمان آن ضروری است. مطالعه حاضر به بررسی عوامل معرفتی پیدایش انحرافات اخلاقی بر اساس آیه ۱۷۹ سوره اعراف با توجه به تفاسیر علامه طباطبایی و فخر رازی و دیگر مفسران می‌پردازد. علامه طباطبایی غفلت از حقایق انسانی، فریب توسط شیطان و فقدان تفکر صحیح را از علل معرفتی انحرافات اخلاقی می‌داند و بر اهمیت توجه به حقایق الهی تأکید می‌کند. فخر رازی نیز به چهار عامل اصلی شامل غفلت از حقایق، مجازات الهی، غایت خلق و نظم در کار الهی اشاره می‌کند. این تحقیق با استفاده از روش تحلیلی-توصیفی، به بررسی این عوامل و تأثیر آن‌ها بر انحرافات اخلاقی انسان پرداخته و اهمیت شناخت حقایق الهی در جلوگیری از این انحرافات را مورد تأکید قرار می‌دهد.

کلیدواژه‌گان: دیدگاه تفسیری، انحرافات اخلاقی، عوامل معرفتی، آیه ۱۷۹ سوره اعراف، مفسران، علامه طباطبایی، فخر رازی

شیوه استناددهی: ابوالفتحی، اعظم، حسینی، سیدحمید، و شفیعی ناطق، هادی. (۱۴۰۵). بررسی آیه ۱۷۹ سوره اعراف پیرامون عوامل معرفتی پیدایش انحرافات اخلاقی انسان با توجه به تفاسیر علامه طباطبایی و فخر رازی. معرفت و بصیرت اسلامی، ۳(۴)، ۱-۱۵.

© ۱۴۰۵ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۲ شهریور ۱۴۰۴

تاریخ بازنگری: ۲۶ آذر ۱۴۰۴

تاریخ پذیرش: ۲ دی ۱۴۰۴

تاریخ چاپ اولیه: ۷ دی ۱۴۰۴

تاریخ چاپ نهایی: ۱ دی ۱۴۰۵

مقدمه

انسان زمانی شایسته نام انسان است که دارای اخلاق انسانی باشد و در غیر این صورت حیوان خطرناکی است که با استفاده از هوش سرشار انسانی همه چیز را ویران می‌کند و به آتش می‌کشد نه حلال را می‌شناسد و نه حرام را، نه فرقی میان ظلم و عدالت قائل است و نه تفاوتی در میان ظالم و مظلوم. کرامت نفس و اخلاق حمیده از شایستگی‌های یک مؤمن مسلمان است، بشریت در تاریخ حیات و زندگی مدنی و اجتماعی خویش به اوصاف شایسته نیازمند است و به ناچار باید اخلاقی در بهسازی سرنوشت زندگی خود به کار گیرد که توان ادامه حیات به نحو احسن برای او میسر گردد. در این صورت شایسته است اخلاقی که انبیاء و اولیا خدا به آن متصف بودند اختیار نموده تا از کید و مکر شیطان و انحرافات اخلاقی در امان بوده و به حیات اصلح ادامه دهد. گاهی اوقات فضیلت‌هایی که انسان در زندگی کسب می‌کند در اثر عواملی مختلف نظیر فقر، جهل، غنی و غیره تحت الشعاع قرار می‌گیرد و این فضیلت‌ها رفته رفته کم رنگ شده و به رذایل اخلاقی تبدیل می‌شوند. در حقیقت امر رذیلت، فعلی غیر اخلاقی شمرده می‌شود که مانع از رسیدن به کمال لایق و واقعی انسان باشد و موجب انحطاط روحی و اخلاقی و شقاوت او گردد و انسان را از مسیر انسانیت دور نماید؛ که به فرمایش قرآن کریم «وَأُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» سوره الاعراف آیه ۱۷۹ گردد. مساله انحراف و گمراهی ارتباط تنگاتنگی با ماهیت انسان دارد و از آن جا که قرآن تعریف دقیقی از انسان ارائه کرده است، می‌تواند در شناخت این مساله راهگشا باشد، قرآن بر اصل اختیار و آزادی انسان تکیه دارد. انسان یگانه موجودی است که خودش باید «خویشتن» را انتخاب کند که چه باشد، انسان به حکم نیروی خودسازی و خودساختگی، خود را آنچنان که می‌خواهد می‌سازد و به این وسیله سرنوشت آینده خویش را به دست می‌گیرد. تمام تاسیسات تربیتی، مکتب‌های اخلاقی و تعلیمات دینی و مذهبی برای راهنمایی انسان است که آینده، خودش را چگونه بسازد و چگونه شکل بدهد. راه راست آن راهی است که انسان را به سوی آینده‌ای سعادت بخش

می‌رساند و راه‌های کج و انحراف‌ها آنهاست که انسان را به سوی آینده‌ای تباہ و شقاوت آلود می‌کشاند (Motahari, 1998). پس سیل إلى الله (یعنی راه بسوی خدا) واحد است و یکی بیش نیست؛ و آن برای خداست و بسوی خداست. سالک بسوی خدا آن راه را به استقامت و راستی می‌پیماید؛ و غیر سالک إلى الله آنرا کج می‌کند و بطور انحراف و اعوجاج طی می‌نماید (Tabataba'i, 1995). انحراف از مجرای خلقت و طبیعت، اگرچه بسیار کم هم باشد، جز به ضرر انسان تمام نخواهد شد و در این صورت انحراف از امری که اساس نظام زندگی روی آن استوار است، جز بدبختی دنیا و آخرت اثر دیگری در بر نخواهد داشت (Tabataba'i, 2008). شایسته است که معیار انحرافات اخلاقی را بررسی کنیم تا به عمق این مساله پی ببریم. مرگ ارزش‌های اخلاقی می‌تواند منجر به انحراف و انحطاط از مسیر انسانیت شود. امروزه جوامع بشری با بحران‌های معنوی و مشکلات روحی ناشی از انحرافات اخلاقی مواجه هستند. این انحرافات، به ویژه رویگردانی از ارزش‌های اصیل انسانی و تسلط نفس، روز به روز بر ظلمت دل‌ها می‌افزاید و نور معنویت را نابود می‌کند. تنها راه نجات انسان در چنین شرایطی پناه بردن به دستورات الهی است که نسخه کاملی برای زندگی انسان در قرآن آمده است. بررسی عوامل معرفتی که منجر به انحرافات اخلاقی می‌شوند، اهمیت ویژه‌ای دارد. مطالعات متعددی در این زمینه انجام شده است، از جمله مطالعه هاشمی (۱۳۹۵) و عرفان شهرضا (۱۳۹۳)، اما تحقیق حاضر با عنوان بررسی آیه ۱۷۹ سوره اعراف پیرامون عوامل معرفتی پیدایش انحرافات اخلاقی انسان با توجه به تفاسیر علامه طباطبایی و فخر رازی، ابعاد تازه‌ای از معضلات اخلاقی را بررسی می‌کند. این تحقیق می‌تواند به شناسایی ریشه‌های انحرافات اخلاقی و ارائه راهکارهای مؤثر برای پیشگیری و اصلاح آن‌ها کمک کند و در نهایت به تقویت بنیان‌های اخلاقی جامعه منجر شود.

معناشناسی واژه انحراف

واژه انحراف از ریشه (حَرْفَ) به معنای عدول کردن از چیزی، کناره گرفتن. کج شدن و از اعتدال خارج شدن (Jarr, 1993)، برگشتن به طرفی، منحرف گشتن (Amid, 2010) آمده است. در جایی دیگر به معنای خم شدن، کژی اندیشه، کج اندیشی، از اصول اخلاقی دست کشیدن و کارهای ناشایست کردن تعریف شده است (Moein, 2003). همچنین از نظر راغب اصفهانی انحراف عبارت است از: «انْحَرَفَ عَنْ كَذَا وَ تَحَرَّفَ وَ احْتَرَفَ» یعنی منحرف شد و از آن عدول کرد. در جایی دیگر آمده است: «حَرْفَ عَنْ الشَّيْءِ وَ انْحَرَفَ عَدَلٌ وَ اِذَا مَالَ الْاِنْسَانُ عَنْ شَيْءٍ يُقَالُ اِنْحَرَفَ» متمایل کردن یک چیز است از آن سیری که داشته یا باید داشته باشد» (Raghib Isfahani, 1992). در معنای اصطلاحی این واژه چنین آمده است: آن شی را از جایگاه و اعتدالش بیرون آوردم و از آن جایگاه به جهت حرف (کنار شی) کج نمودم. به همین اعتبار (حرف) به معنای میل و عدول از جهت خارج شدن از جایگاه به کار می رود گفته می شود: زمانی که از جایگاه و اعتدالش بیرون باشد، سپس در جهت مستقر گردد. در نتیجه مرجع مایل شدن در اینجا به برگرداندن شی یا کنار قرار دادن آن است (Mostafavi Tabrizi, 1995). در جای دیگری چنین آمده است: «انْحَرَفَ، وَ احْرُورَفَ وَاحِدًا، أَيْ: مَال. وَ الْاِنْسَانُ يَكُونُ عَلَى حَرْفٍ مِنْ أَمْرِهِ كَأَنَّهُ يَنْتَظِرُ وَ يَتَوَقَّعُ فَإِنْ رَأَى مِنْ نَاحِيَةٍ مَا يَحِبُّ؟ وَ الْاِمَالُ إِلَى غَيْرِهَا؛ انْحَرَفَ، وَ احْرُورَفَ» به یک معناست یعنی میل پیدا کرد (مایل به یک طرف شد، انحراف پیدا کرد) (الانسان يكون على حَرْفٍ من أمره به این معناست که گویا انسان منتظر می ماند و امید انجام شدن کارش را دارد، اگر چیزی که دوست دارد را از قسمتی از کارش ببیند آن را انجام می دهد. در غیر این صورت، به کار دیگری رو می آورد (Farahidi, 1989). بنابراین از نگاه دینی شاید بتوان انحراف را همان مخالفت با دستورات الهی تعریف کرد که در اصطلاح از آن به گناه یا معصیت تعبیر می کنیم. به عبارت دیگر فعل و عملی در قرآن انحراف شمرده می شود که انجام آن باعث ناخشنودی خداوند می شود. البته با عنایت به این که

در نگاه دینی کجروی همیشه جنبه ی ظاهری ندارد بلکه گاهی نوع باطنی و درونی نیز پیدا می کند لذا تعریف دینی و قرآنی از «انحراف» را نباید به رفتار ظاهری فرد محدود کرد بلکه علاوه بر کجروی، کج اندیشی و کج باوری را هم در بر می گیرد (Salimi & Davari, 2001).

انحراف اخلاقی

انحرافات و رذایل اخلاقی صفات و حالاتی است که نتیجه فراموشی و غفلت از خدا بوده و موجب بدبختی همیشگی انسان می گردد. این صفات ناپسند حجابهایی است که انسان را از درک معارف الهی و نسیم های روح بخش قدسی محروم مینماید؛ زیرا رذایل اخلاقی به منزله پرده ای است که نفوس انسانها را می پوشاند و مانع صفا و روشنی آن می شود. به عبارتی انحراف اخلاقی یعنی از اصول اخلاقی دست کشیدن و کارهای ناشایست انجام دادن (Dehkhoda, 1993). بعضی از مفسران گفته اند سرچشمه انحرافات اخلاقی سه قوه است: قوه شهوانی، قوه غضبیه و نیروی وهمیه شیطانی. قوه شهوانی انسان را به لذت گیری هر چه بیشتر میخواند و غرق در فحشاء و زشتیها می کند. قوه غضبیه انسان را به انجام منکرات و آزار مردم را میدارد. اما قوه وهمیه شیطانی، حس برتری طلبی و ریاست خواهی و انحصار جونی و تجاوز به حقوق دیگران را در انسان زنده می کند و او را به این اعمال و می دارد. خداوند با تعبیرهای سه گانه فوق نسبت به طغیان این غرائز هشدار داده و با یک بیان جامع که همه انحرافات اخلاقی را در بر می گیرد به راه حق هدایت نموده است (Makarem Shirazi, 1976). «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْاِحْسَنِ وَ إِيْتَايَ ذِي الْقُرْبَى وَ يَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ الْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» سوره النحل (۱۶)، آیه ۹۰ (خداوند به عدل و احسان و بخشش به نزدیکان فرمان می دهد و از فحشا و منکر و ستم، نهی می کند خداوند به شما اندرز می دهد، شاید متذکر شوی). بنابراین انحراف اخلاقی یعنی از حد اعتدال اخلاق خارج شدن و رفتاری مغایر با انتظارات جامعه از خود نشان دادن که قسمت عمده ای از فضایل اخلاقی به عنوان حکمت لقمان در آیات منعکس شده است.

قرآن کریم با حکایت از حضرت لقمان خطاب به فرزندش می‌فرماید: «و اقصد فی مشیک» سوره لقمان (۳۱)، آیه ۱۹ (در راه رفتن اعتدال را رعایت کن). در کلیه امور مطلوب حد وسط است در راه رفتن نه تند و با عجله باشد و نه سست و آهسته به نحو متعارف، در معاشرت نه زیاد گرم بگیرد و با هر کس و ناکس معاشرت کند و نه عزلت و کناره گیری کند، در صحبت نه پر حرفی کند و نه ساکت بشیند، در بذل نه اسراف و نه تقتیر، در عبادت نه آنکه به کلی از خلق دور شود و در بیابان و کوه و مغازه مشغول ذکر شود و نه در وظائف شرعیه کوتاهی کند (Tayyib, 1999).

معیار انحراف اخلاقی

یکی از مسائل کلیدی در علم اخلاق، چگونگی تمیز رذائل اخلاقی از فضائل است. این موضوع به معیار و ملاک بازشناسی اعمال اخلاقی مربوط می‌شود و پاسخ‌های متنوعی به آن داده شده که ناشی از اختلاف در مبانی معرفت‌شناسی و جهان‌بینی است. جامعه‌شناسان بر اهمیت تعیین مبنا و معیار داوری در بحث انحراف تأکید دارند و مشکلات واقعی زمانی به وجود می‌آید که مشخص شود چه کسانی قوانین را وضع کرده‌اند و چه کسانی منحرف هستند. برداشت‌های مختلف نسبت به مفاهیم مانند سرقت و کلاهبرداری وجود دارد و برخی افراد با وجود آگاهی از نادرستی برخی اعمال، به آنها روی می‌آورند. در این زمینه، مفهوم کجروی به معنای قانون‌شکنی است و معیار انحراف از دید این افراد تخطی از نظم اجتماعی خواهد بود. اسلام نیز بر حفظ تعادل و میانه‌روی تأکید دارد و افراط و تفریط در مسائل اعتقادی را خطرناک می‌داند. بررسی دقیق این مفاهیم می‌تواند به شناخت عمیق‌تری از انحرافات اخلاقی و راه‌های پیشگیری از آنها منجر شود. قرآن کریم خطاب به اهل کتاب می‌فرماید: «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ» (المائد: ۷۷) (ای اهل کتاب در دین خود غلو و زیاده‌روی نکنید). در جای دیگر می‌فرماید: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا» سوره البقره (۲)، آیه ۱۴۳ (و بدین گونه شما را امتی میانه قرار دادیم). ما شما را این چنین امت وسط قرار دادیم نه افراط و نه تفریط، بلکه راهی که هر دو طرف را تقویت کند. هم جانب جسم و هم

جانب روح را وسط به معنای اعتدال و میانه‌روی و راه راست رفتن می‌باشد، نه راه غلو بپیماید و نه راه تقصیر و نه اسراف کند و نه بخل ورزد. «وسط الشیء ای خیرهم و اعدلهم» (Razi, 1955). امام علی علیه‌السلام می‌فرماید: «الْيَمِينُ وَالشَّمَالُ مَضَلَّةٌ وَالطَّرِيقُ الْوَسْطَى هِيَ الْجَادَةُ» (نهج البلاغه: حکمت ۱۶) (راست و چپ راه ضلالت است و راه میانه تنها جاده و راه رسیدن به تکامل و فلسفه آفرینش). قرآن کریم در مورد امور اقتصادی می‌فرماید: «وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يَسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا» سوره الفرقان (۲۵)، آیه ۶۷ (و کسانی‌اند که چون انفاق کنند نه ولخرجی می‌کنند و نه تنگ می‌گیرند، و میان این دو [روش] حد وسط را برمی‌گزینند). امام علی علیه‌السلام در مورد امور معیشتی به امام حسن علیه‌السلام توصیه می‌کند «اَقْتَصِدْ يَا بُنَيَّ فِي مَعِيشَتِكَ» (نهج البلاغه: نامه ۳۱). (فرزندم در معیشت و امور زندگی میانه رو باش). در امور عبادی نیز می‌فرماید: «اَقْتَصِدْ فِي عِبَادَتِكَ وَ وَ عَلَيْكَ فِيهَا بِالْأَمْرِ الدَّائِمِ الَّذِي تَطِيقُهُ» (Nouri Tabarsi, 1989). (بر تو باد به میانه‌روی در عبادات و بر عهده توست آنچه همیشه طاقت آن را داری، انتخاب نمایی) امام علی علیه‌السلام همانگونه که از افراط هشدار داده از تفریط و کوتاهی نیز به حذر داشته است. «احذروا التفریط فإنه يوجب الملاله» (Mohammadi Reyshahri, 1983). (زنهار از کوتاهی-کردن، زیرا کوتاهی کردن حسرت به بار می‌آورد). از مجموع آیات و روایات چنین استفاده می‌شود که اسلام یک آیین معتدل و استوار است که انسانها را در همه امور، اعتقادی، عبادی، اقتصادی، اجتماعی معیشتی اخلاقی و غیره از افراط و تفریط برحذر داشته و به اعتدال و میانه‌روی توصیه نموده است. بنابراین معیار انحراف اخلاقی از دیدگاه اسلام خروج از مرز اعتدال و میانه‌روی و جدا شدن از اصول اخلاقی می‌باشد.

عوامل انحرافات

اصلاً انسان موجودی مختار است و دارای قدرت انتخاب بین خوب و بد. او دائماً در معرض خیر و شر قرار می‌گیرد و همواره یکی را انتخاب می‌کند. در نتیجه، برخی افراد انسان‌های با اخلاقی می‌شوند

و برخی دیگر افرادی بد اخلاق. با توجه به اینکه فطرت انسان بسوی خویبه‌ها متمایل است می‌بایست همواره کارهای خوب را انجام دهد، در حالی که می‌بینیم که بعضی انسانها گمراه و دچار انحرافات اخلاقی می‌شوند؛ در نتیجه عواملی وجود دارد که انسان تحت تأثیر آنها ممکن است در انتخاب اشتباه کند. نکته قابل توجه این است که این عوامل صرفاً عوامل مؤثر در انتخاب انسان هستند و هیچ کدام باعث سلب اختیار از انسان نمی‌شوند و دایره اختیار انسان فراتر از همگی این عوامل است، بطوری که حتی با وجود همگی، عوامل انسان می‌تواند با اختیار کامل انتخابی صحیح داشته باشد زیرا هر انسانی دارای عقل اراده و اختیار است.

تفسیر آیه ۱۷۹ سوره اعراف از دیدگاه علامه طباطبایی در

المیزان و فخر رازی در تفسیر کبیر

خداوند در آیه ۱۷۹ سوره اعراف فرموده‌اند: «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» سوره اعراف (۷)، آیه ۱۷۹ (بسیاری از جن و انس را برای جهنم آماده کرده‌ایم، اینها کسانی هستند که دل دارند اما با دل خود که باید حق را از باطل تمیز دهند، تمیز نمی‌دهند، و چشم دارند که باید با آن حق و باطل را ببینند، نمی‌بینند، و گوش دارند که باید با آن حق را حق بشنوند و باطل را باطل، اما نمی‌شنوند، آنان مثل چهارپایانند، بلکه وضع آنها بدتر است، و گمراه‌ترند، و غافلان همین طائفه‌اند).

علامه طباطبایی در تفسیر این آیه بیان می‌کند که اگر این طائفه را غافل خواندیم برای این است که اینها از حقائق معارف خاص بشر غافلند، پس دلها و چشمها و گوشهایشان از رسیدن به آنچه یک انسان سعید و انسان برخوردار از انسانیت به آن می‌رسد بدور است، و به جای رسیدن به این نعمت بزرگ به آن چیزهایی می‌رسد که چهارپایان می‌رسند، بلکه اینها بدبخت‌تر از چهارپایان وحشی هستند زیرا چهارپایان وحشی و درندگان برای رسیدن به آنچه دوست دارند و سازگار با خلقتشان هست افکاری دارند، چیزهایی برای خود

تصویب می‌کنند و چیزهایی را تصویب نمی‌کنند، ولی این بینوایان این مقدار فکر را هم ندارند (ترجمه تفسیر المیزان، ج ۵). این حقیقت قرآنی که با تقرب الی الله، انسان می‌تواند به آگاهی‌هایی خاص دست یابد با سخن ما منافات ندارد پس از آنچه گذشت روشن شد که قرآن کریم تقوا را شرط در تفکر و تذکر و تعقل دانسته و برای رسیدن به استقامت فکر و اصابه علم و رهایی آن از شوائب اوهام حیوانی و القائنات شیطانی شرط کرده که علم همدوش عمل باشد. در این میان یک حقیقت دیگر قرآنی هست که نمی‌توان انکارش کرد و آن این است که داخل شدن انسان در تحت ولایت الهی و تقریبش به ساحت قدس و کبریایی خدای تعالی انسان را به آگاهی-هایی موفق می‌کند که آن آگاهی‌ها را با منطق و فلسفه نمی‌توان به دست آورد، دری به روی انسان از ملکوت آسمان‌ها و زمین باز می‌کند که از آن در، حقائقی را می‌بیند، که دیگران نمی‌توانند آنها را ببینند، و آن حقائق نمونه‌هایی از آیات کبرای خدا، و انوار جبروت او است، انواری که خاموشی ندارد و به این حدیث امام صادق (علیه-السلام) اشاره می‌کند که فرموده: اگر نبود که شیطان‌ها پیرامون دلهای بنی‌آدم دور می‌زنند، هر آینه انسان‌ها می‌توانستند ملکوت آسمان‌ها و زمین را ببینند (فیض کاشانی، ج ۳، ص ۱۸) و نیز در میان روایاتی که بیشتر راویان آن را از رسول‌خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت کرده‌اند این حدیث است که آن جناب فرمود: اگر زیاده‌روی شما انسان‌ها در سخن گفتن نبود، و اگر پریشانی و آشفتگی دلهاتان نبود، هر آینه شما هم می‌دیدید آنچه را که من می‌بینم، و می‌شنیدید آنچه را که من می‌شنوم (Ahmad ibn Hanbal, 1995).

خدای تعالی هم فرموده: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ».^۱ ظاهر آیه شریفه: «وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ» (حجر، ۹۹) نیز بر این معنا دلالت دارد، برای اینکه به دست آوردن یقین را نتیجه عبادت خوانده و فرمود: «پروردگارت را عبادت کن تا یقین به دست آید»، و نیز آیه زیر که می‌فرماید: «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ»^۲ که وصف ایمان را گره خورده مربوط به مشاهده ملکوت دانسته، و نیز آیه شریفه زیر که می‌فرماید: «كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ».^۳ و نیز فرموده: «إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيْنٍ وَمَا أَدْرَاكَ مَا عِلْيُونِ كِتَابٌ مَرْقُومٌ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ»^۴ این خود یک حقیقتی است قرآنی که خواننده باید برای رسیدن به بحث مفصل آن منتظر آینده - یعنی تفسیر سوره مائده آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...»^۵ (مائده، آیه ۵۵) و آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ...»^۶ (مائده، ۱۰۵) باشد. و قرآنی بودن این حقیقت منافاتی با سخنان قبلی ما ندارد (که گفتیم قرآن کریم طریقه تفکر فطری را که خلقت بشر بر آن طریقه است و حیات بشر مبتنی بر آن است پیشنهاد می‌کند) برای اینکه رسیدن به ملکوت آسمان‌ها و زمین موهبتی است الهی که خدای تعالی هر یک از بندگان خود را که بخواهد به آن اختصاص می‌دهد، و معلوم است که عاقبت از آن مردم با تقوا است، (لیکن نمی‌توان کل بشر را از طریقه تفکر باز داشت، به امید اینکه کل بشر مشمول چنین موهبتی شوند).

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان فرموده است؛ تنها می‌تواند چیزهایی را که مربوط به زندگی مادی دنیا است زینت داده و به این وسیله در ادراک انسان تصرف نموده، باطل را به لباس حق در آورد، و کاری

کند که ارتباط انسان به امور دنیوی تنها به وجهه باطل آن امور باشد، و در نتیجه از هیچ چیزی فایده صحیح و مشروع آن را نبرد. و معلوم است که چنین کسی در طرز تفکرش و در طرز استفاده از امور دنیوی و همچنین اسباب مربوط به زندگی، خود را مستقل دانسته، و همین فکر او را به کلی از حق و زندگی صحیح و حقیقی غافل می‌سازد. وقتی انسان کارش به جایی رسید که از هر چیزی تنها وجهه باطل آن را درک کند، و از وجه حق و صحیح آن غافل شود رفته رفته دچار غفلتی دیگر می‌گردد که ریشه همه گناهان است و آن غفلت از مقام حق تبارک و تعالی است (طباطبایی، جلد ۸، ص ۴۹) خدای تعالی درباره اینگونه اشخاص می‌فرماید: «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ»^۷

بنابراین، خود را مستقل دیدن، و از پروردگار خود غافل شدن، و جمع اوهام و افکار باطل و هر شرک و ظلمی که مترتب و متفرع بر آن است همه از تصرفات شیطان است. گر چه چنین شخصی از آنجایی که خود را مستقل می‌داند این اوهام و افکار را هم از خود دانسته، و شرک و ظلم را نیز عمل خود می‌پندارد. و باید هم چنین پندارد، زیرا معنی فریب شیطان خوردن و در تحت ولایت او در آمدن همین است که گمراه بشود و نداند چه کسی او را گمراه کرده «إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ

^۴ محققا کتاب و نامه اعمال نیکان در علین است، و تو نمی‌دانی علین چیست، کتابی است نوشته شده که فقط مقربین درگاه خدا آن را مشاهده می‌کنند. مطففین،

^۵ ما بسیاری از جن و انس رای آفریده ایم که پایان کارشان به دوزخ منتهی می‌شود، اینان کسانی‌اند که با داشتن دل نمی‌فهمند، و با داشتن چشم نمی‌بینند، دارای گوش‌هایی هستند لیکن با آن نمی‌شنوند. اینان مانند چارپایان بلکه گمراه‌تر از چارپایانند، آنان غفلت زدگاند. - اعراف، آیه ۱۷۹.

^۱ آنها که در راه ما جهاد می‌کنند ما به راه‌های خود راهنماییشان می‌کنیم، و محققا خدا با نیکوکاران است «عنکبوت، ۶۹»

^۲ و ما این چنین ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم، تا چنین و چنان شود و تا از صاحبان یقین گردد.

^۳ نه، چنین نیست بلکه اگر صاحب علم یقین می‌شدید مسلما دوزخ را می‌دیدید، و سپس آن را به عین یقین مشاهده می‌کردید «تکواثر، ۷»

لَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ^۱ (ولایت شیطان بر آدمیان در ظلم و گناه و ولایت ملائکه بر آدمیان در اطاعت و عبادت).

قرآن کریم نظیر این ولایتی را که شیطان در گناه و ظلم بر آدمیان دارد برای ملائکه در اطاعت و عبادت اثبات نموده، می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَابْشُرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (سجده، ۳۱) (کسانی که گفتند پروردگار ما خدا است و پای گفته خود هم ایستاده و استقامت نمودند فرشتگان بر آنان نازل شده نوید می‌دهند که مترسید و غمگین مباشید، و به بهشتی که خدایتان وعده داده دلخوش باشید (و مطمئن بدانید که) ما در زندگی دنیا اولیای شما هستیم).

علامه طباطبایی در تفسیر آیه ۱۷۹ سوره اعراف در تفسیر کبیر بیان می‌کند که: خدای تعالی نیز مشیتش تعلق گرفت به اینکه در زمین موجودی خلق کند تمام عیار و کامل از هر جهت به نام انسان تا او را بندگی نموده و بدین وسیله مشمول رحمتش شود، و لیکن اختلاف استعداداتی که در زندگی دنیوی کسب می‌شود، و اختلافی که در تاثیرات هست نمی‌گذارد تمامی افراد این موجود (انسان) در مسیر و مجرای حقیقی خود قرار گرفته و راه نجات را طی کند، بلکه تنها افرادی در این راه قرار می‌گیرند که اسباب و شرایط برایشان فراهم باشد، اینجاست که غرض خدای تعالی هم مانند آن نجار و زارع به دو اعتبار متعدد می‌شود، و صحیح است بگوییم: برای خدای تعالی غایتی است در خلقت انسان-مثلا- و آن این است که رحمتش شامل آنان گشته و همه را به بهشت ببرد، و غایت دیگری است در خلقت اهل خسران و شقاوت، و آن این است که ایشان را با اینکه برای بهشت خلق کرده به دوزخ ببرد، ولی غایت اولی غایتی است اصلی، و غایت دوم غایتی است تبعی و ضروری، و در هر جا که می‌بینیم سعادت سعید و شقاوت شقی مستند به قضای الهی شده باید بدانیم

که آن دلیل ناظر به نوع دوم از غایت است، و معنایش این است که خدای تعالی از آنجایی که مال حال بندگان خود را می‌داند و از اینکه چه کسی سعید و چه کسی شقی است همین سعادت و شقاوت مورد اراده او هست، لیکن اراده تبعی نه اصلی (Tabataba'i, 1995).

همچنین بیان می‌کند که در این آیه خدای تعالی جهنم را نتیجه و غایت آفریدن بسیاری از جن و انس دانسته، و این با تعریفی که در جای دیگر کرده و فرموده نتیجه آفریدن خلق رحمت است که همان بهشت آخرت باشد، از قبیل آیه «إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ» (سوره هود، ۱۱۹) منافات ندارد، برای اینکه معنای غرض بحسب کمال فعل و آن هدفی که فعل منتهی به آن می‌شود مختلف می‌گردد. توضیح اینکه، نجار زمانی که بخواهد دربی بسازد، ابتدا به چوب‌های تهیه‌شده می‌پردازد و آن‌ها را بررسی می‌کند. سپس با ره کردن، تیشه زدن و رنده کردن، درب مورد نظر را می‌سازد. هدف اصلی نجار از این کار، ساختن درب است، اما او همچنین می‌داند که همه چوب‌ها مناسب نیستند و مقداری از آن‌ها در فرآیند کار ضایع خواهد شد. این ضایعات جزء برنامه‌ریزی او بوده و به نوعی اراده ضروری محسوب می‌شود. به همین ترتیب، زارع نیز برای برداشت گندم زمین را زراعت می‌کند، اما در نهایت برخی از بذرها فاسد شده یا توسط آفات از بین می‌روند. بنابراین، هر دو حرفه کار (نجار و زارع) دو نوع هدف دارند: یکی هدف اصلی که شامل تولید محصول نهایی است و دیگری هدف تبعی که شامل ضایع شدن بخشی از مواد اولیه است. این موضوع نشان‌دهنده واقعیت‌های موجود در فرآیندهای تولیدی و کشاورزی است که در آن‌ها برخی از مواد به دلیل عدم تناسب یا شرایط نامساعد از بین می‌روند.

از جمله ادله‌ای که باید حمل بر این نوع از غایت شود آیه «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ» و آیات دیگری است که دارای چنین سیاقی باشد، و آن بسیار است.

^۱ او و گروه وی بطور مسلم شما را از آنجایی که خودتان احساس نکنید می‌بینند، آری ما شیطان‌ها را اولیای کسانی قرار داده ایم که ایمان نمی‌آورند. - اعراف، آیه ۲۷.

این قسمت از آیه شریفه «لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا» اشاره است به اینکه دوزخیان کسانی هستند که استعداد برای وقوع در مجرای رحمت الهی در آنان باطل گشته، و دیگر در مسیر وزش نفحات ربانی قرار نمی گیرند، و از مشاهده آیات خدا تکانی نمی خورند، گویا چشم هایشان نمی بیند، و از شنیدن مواعظ مردان حق متأثر نمی گردند تو گویی گوش ندارند، و حجت ها و بیناتی که فطرتشان در دل هایشان تلقین می کند سودی به حالشان ندارد و یا گویی دل ندارند.

البته هیچ عقل و گوش و چشمی در عمل خود فاسد نمی شود، چون همانطور که قرآن فرموده: «لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ» سوره روم (۳۰) آیه ۳۰. در خلقت خدا تغییر و تبدیلی رخ نمی دهد، مگر اینکه همین تغییر و تبدیل هم به دست خود خدای تعالی انجام شده و خود از باب خلقت باشد، و لیکن آیه شریفه «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» انفال (۸)، آیه ۵۳. صریحا اعلام می دارد به اینکه خدای تعالی نعمتی را که به قومی داده پس نمی گیرد، مگر آنکه خود آنان باعث زوال و دگرگونی آن شوند. پس این نفهمیدن و ندیدن و نشنیدن دوزخیان از چیست؟ جواب این است که گر چه بطلان استعداد و فساد عمل دل ها و چشم ها و گوش های ایشان مستند به خدای تعالی است، الا اینکه خدای تعالی این کار را به عنوان کیفر عمل های زشت ایشان کرده، پس خود آنان سبب شدند که با تغییر راه عبودیت نعمت خدا را تغییر دادند، خداوند هم مهر بر دل هایشان نهاده و دیگر با این دل ها آنچه را که باید بفهمند نمی فهمند، و پرده بر چشم هایشان کشیده و دیگر با این چشم ها آنچه را که باید ببینند نمی بینند، و سنگینی را بر گوش هایشان مسلط کرده و دیگر با این گوش ها آنچه را که باید بشنوند نمی شنوند، و همه اینها نشانه این است که ایشان راه به دوزخ می برند.

جمله «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» نتیجه بیان سابق و شرح حال جهنمیان است، آنچه را که مایه امتیاز انسان از سایر حیوانات است از دست داده اند، و آن تمیز میان خیر و شر، و نافع و مضر در زندگی سعید انسان، به وسیله چشم و گوش و دل است. و اگر در میان همه

حیوانات بی زبان به انعام تشبیه شدند با اینکه اینگونه اشخاص خوی و خصال درندگان را نیز دارا هستند، برای این است که در میان صفات حیوانیت تمتع به خوردن و جهیدن که خوی انعام است مقدم تر نسبت به طبع حیوانی است، چون جلب نفع، مقدم بر دفع ضرر است، و اگر در انسان قوای دافعه و غضبیه نیز به ودیعه سپرده شده باز بخاطر همان قوای جاذبه شهویه است، و غرض نوع انسان در زندگی حیوانیش اول به تغذی و تولید مثل تعلق می گیرد، و سپس برای حفظ و تحصیل این دو غرض، قوای دافعه را اعمال می کند، پس آیه مورد بحث از نظر مفاد نظیر آیه «وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ» سوره محمد (۴۷)، آیه ۱۲ است.

جمله «أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» نتیجه کلام قبلی و بیان حال دیگری است برای آنان، و آن این است که حقیقت غفلت همان است که ایشان دچار آنند، چون غفلتی است که مشیت خدای سبحان مساعد آن است، و مشیت خدا با مهر زدن بر دل ها و چشم ها و گوش هایشان، ایشان را به آن مبتلا کرده، و معلوم است که غفلت ریشه هر ضلالت و باطلی است (Tabataba'i, 1995).

در تفسیر قمی (۱: ۲۴۹) در روایتی که ابی لجارود از حضرت ابی جعفر (علیه السلام) نقل کرده آمده که آن حضرت در ذیل جمله «لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا» فرمود: خداوند مهر بر دل هایشان زده و دیگر تعقل نمی کنند، و در معنای «وَلَهُمْ أَعْيُنٌ» فرمود: بر چشم هایشان پرده ای است مانع از هدایت «لَا يُبْصِرُونَ بِهَا» و دیگر راه هدایت را نمی بینند «وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا» خداوند در گوش هایشان ثقلی قرار داده که هرگز ندای هدایت را نمی شنوند (ترجمه المیزان، ۸: ۴۴۳). در الدر المنثور (۳: ۱۴۷) است که حکیم ترمذی و ابن ابی الدنیا در کتاب مکائد الشیطان و ابو العلی و ابن ابی حاتم و ابو الشیخ و ابن مردویه همگی از ابی درداء روایت کرده اند که گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: خداوند جن را بر سه صنف آفرید، یک صنف مارها و عقربها و حشرات زمین و صنف دیگر مانند باد در هوا هستند، و صنف سوم طایفه ای هستند که ثواب و عقاب دارند،

و خداوند آدمیان را نیز بر سه صنف آفرید، یک صنف بهائم را می‌مانند و خداوند در حقشان فرمود: «لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» و جنس دیگری اندامشان اندام آدمی است ولی ارواحشان ارواح شیاطین است، صنف سوم مردمی هستند که در روز قیامت - که هیچ سایه‌ای جز سایه خدا نیست - در زیر سایه خدا قرار دارند (Tabataba'i, 2008).

در مناسبات فرهنگی و مباحثه‌ها، باید به اهمیت گوش دادن به بحث‌های علمی توجه کرد، همان‌طور که ائمه (علیهم السلام) در احتجاجات خود در کنار کعبه به این امر پایبند بودند. در دعوت و تبلیغ دین، نخستین قدم استفاده از موعظه حسنه و جدال احسن است، و در این مسیر باید از سب و توهین پرهیز کرد، زیرا این کار تنها به تشدید تنش‌ها منجر می‌شود. قرآن کریم در سوره انعام تأکید می‌کند که نباید به بت پرستان بد گفت، چرا که آن‌ها نیز به معبود شما بد خواهند گفت. در مراحل بعدی، وقتی حکومت اسلامی بر مکه پیروز شد، دستور به از بین بردن بت‌ها داده شد و مستحب اعلام شد که حاجیان از باب بنی شیبیه وارد حرم شوند تا بر روی این بت‌ها پا بگذارند. این نشان‌دهنده تفاوت بین زمان دعوت و زمان جهاد و مبارزه است.

فخر رازی در تفسیر کبیر بیان کرده‌اند که؛ خداوند بارها در قرآن وقتی به صفات و خصوصیات انسانها اشاره می‌کند می‌فرماید: «اکثر هم لا یعقلون اکثر هم جاهلون اکثرهم لا یتفکرون و...»؛ و این نشان از این دارد که تنها عده قلیلی اهل خرد و تعقل هستند و همین عده هم از رستگاران و برترین‌ها هستند. در قرآن می‌فرماید: «آنها قلب‌هایی دارند که با آنها نمی‌فهمند و چشم‌هایی که با آنها نمی‌بینند». سوره اعراف (۷) ۱۷۲.

۱ - دل انسان باید در دنیا قابلیت درک و دریافت آگاهی آخرت را پیدا کند. ۲- یَفْقَهُونَ باید قبل از مرگ صورت بگیرد نه بعد از مرگ. ۳- یُبْصِرُونَ بها هم مربوط به دیدن دنیا می‌شود هم رویت آخرت (کسی که در دنیا کور باشد قطعا در آخرت هم کور است).

نکته بسیار بسیار مهم در این آیه این است که ما بدنیا آمده‌ایم تا برای آخرت نور و ابزار بینائی مربوط به آن عالم را در دنیا کسب نماییم و اگر کور بمیریم خیلی حیف است و در روز حسرت یا قیامت خیلی حسرت می‌خوریم که چرا چشم آخرتی در دنیا کسب نکردیم زیرا دنیا رحمی است برای آخرت همانطوری که برزخ رحمی است برای قیامت و ما از دنیا به برزخ متولد می‌شویم (Fakhr Razi, 1999).

در اعتقادات یهود، خداوند اقوام غیر یهود را به عنوان ابزار بهره‌کشی از قوم یهود خلق کرده و این باور به برگزیدگی خود، سبب سرپیچی آنان از دستورات الهی شده است. یهودیان دیگر اقوام را انسان نمی‌دانند و به همین دلیل، قوانین حرام مانند ربا و خونریزی را در مورد آنان اعمال نمی‌کنند. این نگرش در نمادهایی مانند مجسمه گاو خشمگین در وال استریت تجلی یافته که به عنوان نماد خوش‌بینی اقتصادی معرفی می‌شود، در حالی که ظاهر آن نشان‌دهنده عصبانیت و جنگجویی است. این گاو نماد القای خشم و رقابت در جوامع است که به نوعی مشابهت با رفتارهای قوم یهود دارد. همچنین، یهودیان به ترویج منافع فردی و آزادی‌های منحصراً برای دیگر اقوام می‌پردازند، در حالی که برای خودشان اصول خاصی را در نظر می‌گیرند. این وضعیت نشان‌دهنده انحرافات اخلاقی و اجتماعی است که جوامع امروزی با آن مواجه‌اند و موجب می‌شود تا آنان به سرنوشت‌هایی مشابه چهارپایان دچار شوند. البته برای دیگر اقوام غیر یهود و این ادعا در آیات ۹۹ تا ۱۰۳ سوره آل عمران مشهود است. در ضمن در پروتکل بزرگان صهیون هم همینطور و نیز در عملکردشان هم به وضوح می‌توان دید برای نوع بشر توجه به منافع فردی به همراه آزادی منحصراً تجویز می‌کنند. اما در مقابل برای خود حتی نام مدرسه‌ها را نیز اتحاد می‌نامند و نیز کمک به یهودیان فقیر را امری واجب می‌دانند در صورتی که برای مابقی اقوام مراجعه به بانک و اخذ وام‌ها با بهره سنگین را تجویز می‌کنند و تورم را موتور محرک این اوضاع قرار داده‌اند. حال چطور بل هم اضل؟ دقت کنید در چهار پایان توجه به منافع خود بدون توجه به منافع دیگران به وضوح مشاهده می‌شود. اما ضربه زدن به هم‌نوع برای منفعت بیشتر مانند

خصلتهایی چون زیرآب‌زنی، تقلب، کلاه برداری، کم فروشی و ... دیده نمی‌شود و همچنین در چهار پایان غرایض شهوانی با جلوگیری از انعقاد نطفه همراه نیست تا برای لذت بیشتر نسل خود را به مخاطره اندازد. ولی این موارد در اثر استفاده نادرست از قوه تعقل در انسان دیده می‌شود. که رفتن به سوی بل هم اضل را به وضوح می‌توان در جوامع امروزی مشاهده نمود. حال برای اصلاح باید در خصلتهای زنبور عسل دقت نمود و درس انسانیت گرفت. این موجود الهی با وجود ضعف جسمی نسبت به انسان، با ایثار و اتحاد خود در حراست از کل کندو و ملکه به محافظت بر می‌خیزند. به شکلی که تک تک افراد خود را فدای کل کندو می‌کنند. بطوری که هیچ انسان قوی هیکلی توانایی نزدیک شدن به کندو بدون تجهیزات لازم را ندارد. و این در حالی است که نه نیش یک زنبور اثر مهمی بر جان انسان دارد نه وزن اندک اون موجود توانی برای مقابله با انسان اما اتحاد و از خود گذشتن آنها موجب ورود تعداد زیادی نیش در اندکی از زمان به انسان می‌شود. که در این صورت می‌تواند موجبات مرگ را برای هر بنیه قوی بشری را فراهم کند. پس باید به نامهای جانوران و خصلتهای عنوان شده در قرآن به دقت نگریست و درس گرفت و دانست چگونه خصلتهای چهار پایان را در نسل بشر قوم یهود به کمک کفار تزریق نموده و با درس گرفتن از زنبور عسل ابتدا به سوی انسانیت و جامعه انسانی حرکت کرد تا بتواند جامعه دینی در چنین بستری رشد و نمو پیدا کند و این مورد را به جرئت می‌توان مانع ظهور قائم (عج) نامید، پس باید به جد در ایجاد اتحاد و توجه به حقوق از مجرای دستورات قرآن و اهل بیت کوشید.

معنای آفریدن برای ذرّاء، مفسران را با یک مسأله دشوار کلامی مواجه کرده است که چرا قرآن می‌گوید «بسیاری از جنیان و انسانها برای دوزخ آفریده شده‌اند»؟ این معنا، مفسران را ناگزیر کرده است تا ذیل آیه مذکور سطور متعددی را به ارائه ادله برای صحت چنین معنایی اختصاص دهند: شیخ طوسی حرف لام در «لجهنم» را لام عاقبت میدانند، به این معنا که اهل شقاوت به سبب کاریست نادرست

اختیار خود و نیز کردار ناشایست به چنین عاقبتی گرفتار آمده‌اند بنابراین می‌توان گفت که ایشان برای جهنم آفریده شده‌اند. با این حال ابن عاشور لام را لام عاقبت نمی‌داند بلکه آن را دال بر معنای تعلیل دانسته است. همچنین از نظر وی در این آیه، مجاز به علاقه مسبیه به کار رفته است و واژه جهنم بر معنای اصلی خود دلالت ندارد. به بیانی دیگر در آیه مسبب یعنی جهنم ذکر شده است اما سبب یعنی اعمالی که باعث دخول در جهنم می‌شود، قصد شده است زیرا آفرینش کثیری از مخلوقات بخاطر آبادانی جهنم معنا ندارد.

از نظر مجمع البیان نیز آیه خبر از علم الهی درباره اهل شقاوت می‌دهد که بنا بر آن، چنین افرادی ایمان نخواهند آورد و عاقبت ایشان به دوزخ ختم خواهد شد.

فخر رازی اشاره می‌کند که: خداوند در آیه فوق تصریح می‌کند که بسیاری از جنیان و انسانها برای دوزخ آفریده شده‌اند. بنابراین اگر ایشان جهنمی نشوند علم الهی به نادانی بدل میشود و گزارش راست خداوند دروغ می‌گردد و چون این امور ناشدنی هستند ملزومات آنها نیز محال خواهد بود و به تبع بسیاری از جنیان و انسانها باید به ناچار داخل در جهنم شوند. نقد کلی به این گونه تفاسیر آن است که با پیش فرضهای کلامی به تفسیر آیات می‌پردازند و در نتیجه پاره‌ای توجیهات تکلف آمیزی لغوی و کلامی به دست می‌دهند.

با اینهمه مفسران در مقام متکلمانی ماهر آنچنان بر اثبات نظرگاه کلامی خود و تحمیل آن بر آیه ۱۷۹ اعراف متمرکز شده‌اند که مغز و مخ آیه را یکسره فراموش کرده‌اند. به تعبیر دیگر اگر به کاربرت واژه و مطالعه تطبیقی آن در متون مقدس یهودی- مسیحی توجه جدی داشته باشیم بدون تردید به معنای پراکندن یا غربال کردن برای واژه و به تبع، مفهوم استعاری آیه دست می‌یابیم و از این رهگذر به فهم مخاطبان نخستین متن نزدیکتر می‌شویم. بنابر آنچه بیان شد، آیه ۱۷۹ سوره اعراف یک گزاره کلامی را صورتبندی نمی‌کند بلکه حقیقتی انتزاعی را که عبارت است از جدا کردن انسانهای سره از ناسره به صورت استعاری بیان می‌کند. حرف سوم واژه ذرّ نه تنها

شَفَّيْنِ» درباره بدن است، آن «الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ».

عوامل معرفتی پیدایش انحرافات اخلاقی انسان با توجه به آیه ۱۷۹ سوره اعراف از دیدگاه علامه طباطبایی و فخر رازی

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان آیه ۱۷۹ سوره اعراف به عوامل معرفتی تأثیرگذار بر انحرافات اخلاقی انسان پرداخته است. ایشان به تفصیل توضیح می‌دهد چگونه جهل و غفلت از حقایق معارف انسانی منجر به انحرافات اخلاقی می‌شود. ۱. غفلت از حقایق معارف انسانی: علامه طباطبایی بیان می‌کند که طائفه‌ای از انسان‌ها از حقایق معارف غافل‌اند و این غفلت باعث می‌شود که چشم، گوش و دل‌هایشان دور از حقیقت بماند. ۲. تصرفات شیطان: علامه توضیح می‌دهد که شیطان با زینت‌دادن به جنبه‌های مادی و باطل دنیا، انسان‌ها را فریب می‌دهد و باعث می‌شود که به جای بهره‌مندی از حقیقیات، فقط به اوهام و خیالات باطل بپردازند. همان‌طوری که علامه بیان می‌کند که چهارپایان وحشی برای رسیدن به دوست‌داشتنی‌های خود افکار معینی دارند، ولی این انسان‌های بدبخت از چنین افکاری هم برخوردار نیستند و در نتیجه بدتر از حیوانات وحشی می‌شوند. ۳. عدم ارتباط با حقایق الهی: علامه بر این باور است که تنها با تقوا و عمل به علوم، انسان می‌تواند از شوائب اوهام حیوانی و القائنات شیطانی رهایی یابد و حقایق الهی را دریابد. ۴. فقدان تفکر صحیح: افرادی که تحت تأثیر وسواس‌ها و افکار باطل قرار دارند، از مقام حق تعالی و ولایت الهی غافل‌اند. این موضوع ریشه تمامی گناهان است. با توجه به این تفاسیر، علامه طباطبایی معتقد است که برای جلوگیری از انحرافات اخلاقی، انسان باید به حقایق الهی توجه کند، با تقوا و عمل به علوم به فکر صحیح برسد و از تصرفات شیطان و توجه به جوانب باطل دنیوی دوری جوید.

فخر رازی در "تفسیر کبیر" عوامل معرفتی پیدایش انحرافات اخلاقی انسان را با توجه به آیه ۱۷۹ سوره اعراف چنین بیان می‌کند: ۱. غفلت از حقایق: فخر رازی اشاره می‌کند که منظور از غفلت در این آیه،

در زبان عربی بلکه در زبانهای سامی نیز وضعیتی ناپایدار دارد و میان حروف همزه، واو، یاء، آلف، هه و یود متغیر است یعنی ذره ذرو ذرا یکی هستند.

فخر رازی در تفسیر آیه بیان می‌کند که وگرنه غفلت در کار نیست اینها گویا غافل‌اند غفلت برای آن است که یک شیئی یا خطری موجود است و انسان از او آگاه نیست اینها عالماً عامداً این خطر را نادیده می‌گیرند بنابراین تنها کسی که از خطر غافل است با اینکه آنها را می‌بیند همه اینها هستند که با معرفه آوردن خبر و با ذکر ضمیر فصل مفید حصر شد «أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» در محل بحث هم از «وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ» سخن به میان آورده که نشانه استمرار است (Fakhr Razi, 1999).

خداوند غنی محض است برای چیزی کار نمی‌کند: ۱. چون همه کمالات را داراست، یکی از آن کمالات جود و سخاست از او سخا و جود نشأت می‌گیرد. ۲. چون حکیم علی الاطلاق است صدر و ساقه کار او منفعت و حکمت و مصلحت و معرفت است. ۳. هیچ بی‌نظمی در کارش نیست همه‌اش حکمت است همه‌اش نظم است. هر کدام از قبلی برای بعدی است هر کدام از بعدی برای قبلی است. پس این اهداف و غایات به خلق بر می‌گردد یعنی فلان کار برای بهره‌برداری فلان شیء یا فلان شخص است نه برای بهره‌مندی خدا فتحصل او چون غنی محض است کاری را نه برای سود نه برای جود انجام نمی‌دهد یک و چون همه کمالات یکی از آنها جود و سخاست دارد کمالات از او نشأت می‌گیرد بالاختیار و القدرت چون قدرت و اراده ذات اوست این دو و چون حکیم علی الاطلاق است کار عبث و یاوه و بیهوده ندارد همه کارهای او حساب شده و حکیمانه است که برخی از برخی نفع می‌برند برخی به برخی نفع می‌رسانند این سه لذا فرمود این لام، لام غایت است ولی غایت خلق است نه غایت خالق. بیان غیر از حرف زدن است ممکن است کسی حرف بزند ولی بیان نباشد. بهیمة را بهیمة می‌گویند، برای اینکه حرفش مبهم است برای ما مبهم است البته! انسانی که حرفی برای گفتن ندارد «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ» است او بیان ندارد او مبهم است. این «وَلِسَانًا وَ

غافل بودن از خطراتی است که در مقابل انسان‌ها قرار دارد. این غفلت عمدی است و انسان‌ها به‌عمد این مخاطرات را نادیده می‌گیرند، حتی با علم به آن‌ها. ۲. مجازات و حکمت الهی: فخر رازی تأکید می‌کند که خداوند از سر حکمت، جود و سخا، چنین افرادی را به جهنم اختصاص می‌دهد، و این یک غایت فرعی یا تبعی خلقت است، که از حکمت و نظام الهی نشأت می‌گیرد. این بدان معناست که این افراد به‌علت غفلتی که داشتند و به‌عمد از خطرات آگاهی نداشتند، به جهنم فرستاده می‌شوند. ۳. اشاره به غایت خلق، نه خالق: ایشان توضیح می‌دهد که مقصد و غایت این آیه از حکمت خداوند و اهداف خلق ناشی می‌شود، نه اهداف خالق. بنابراین، این مردم به‌علت غفلت و اقداماتشان، نتیجه طبیعی آن (عذاب) را تجربه می‌کنند: "این لام، لام غایت است ولی غایت خلق است نه غایت خالق". ۴. نظم و حکمت در کار الهی: به‌باور فخر رازی هر کاری که خداوند انجام می‌دهد، حکیمانه و نظم‌مند است. بنابراین، این گونه از انسان‌ها به‌علت رفتار و انحرافاتشان، به جهنم اختصاص داده می‌شوند که نشانگر عدالت الهی است، نه بی‌نظمی.

با توجه به این نکات، فخر رازی بر این باور است که غفلت، عمل به‌عمد نادیده گرفتن حقیقت و غایت حکیمانه الهی از عوامل اصلی انحرافات اخلاقی انسان‌ها است و این آیه نشان‌دهنده ضرورت آگاهی و دوری از غفلت در جهت رسیدن به حقیقت و غایت الهی است.

نتیجه‌گیری

انسان موجودی است مختار و دارای قدرت اختیار و انتخاب، انتخاب خوب یا بد و دائماً خیر و شر قرار گرفته و همواره یکی را انتخاب کرده که در پی آن بعضی افراد انسان‌های با اخلاقی می‌شوند و بعضی دیگر افرادی بد اخلاق می‌شوند. با توجه به اینکه فطرت انسان بسوی خوبی‌ها متمایل است، می‌بایست همواره کارهای خوب را انجام دهد، در حالی که می‌بینیم که بعضی انسانها گمراه و دچار انحرافات humanity, as it disrupts the teleological orientation of human life toward felicity and diminishes the ontological dignity of human beings as divine

اخلاقی می‌شوند؛ در نتیجه عواملی وجود دارد که انسان تحت تأثیر آنها ممکن است در انتخاب اشتباه کند. نکته قابل توجه این است که این عوامل صرفاً عوامل مؤثر در انتخاب انسان هستند و هیچ کدام باعث سلب اختیار از انسان نمی‌شوند و دایره اختیار انسان فراتر از همگی این عوامل است، بطوری که حتی با وجود همگی عوامل، انسان می‌تواند با اختیار کامل انتخابی صحیح داشته باشد، زیرا هر انسانی دارای عقل، اراده و اختیار است. از آنجا که در قرآن انسان-شناسی دقیق و جامعی ارائه شده است می‌تواند در شناخت ابعاد گوناگون این پدیده راهگشا باشد. آیه ۱۷۹ سوره اعراف به‌وضوح بر اهمیت شناخت و درک حقایق الهی در جلوگیری از انحرافات اخلاقی تأکید دارد. علامه طباطبایی در رابطه با آیه ۱۷۹ سوره اعراف در تفسیرالمیزان به این نکته اشاره می‌کند که علل معرفتی که سبب انحرافات اخلاقی انسان می‌شوند عبارتند از: غفلت از حقایق معارف انسانی، فریب انسان‌ها توسط شیطان با جنبه‌های مادی و باطل دنیا، عدم ارتباط با حقایق الهی و فقدان تفکر صحیح، ایشان بیان کردند که برای جلوگیری از انحرافات اخلاقی، توجه به حقایق الهی، تقوا و عمل به علوم ضروری است تا انسان از وسوسه‌ها و افکار باطل دور بماند و به فکر صحیح برسد. فخر رازی نیز در رابطه با آیه ۱۷۹ سوره اعراف در تفسیر کبیر به بیان علل معرفتی پیدایش انحرافات اخلاقی انسان پرداخته و به چهار عامل مهم اشاره می‌کند: غفلت از حقایق، مجازات و حکمت الهی، غایت خلق نه خالق و نظم و حکمت در کار الهی، به عقیده فخر رازی غفلت، نادیده گرفتن عمدی حقیقت و فهم صحیح از مقصد و غایت الهی، از عوامل اصلی انحرافات اخلاقی انسان‌ها است.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

The phenomenon of moral deviation represents one of the most profound existential crises confronting

vicegerents on earth, a crisis that the Qur'an situates not merely within the sphere of behavior but more fundamentally within the epistemic structure of the human soul, particularly in Verse 179 of Surah al-A'raf, which identifies cognitive failure as the root of moral collapse, a theme elaborated extensively in the exegetical traditions of both Allameh Tabataba'i and Fakhr al-Razi; according to this verse, many among humankind and jinn possess hearts that do not comprehend, eyes that do not perceive, and ears that do not hear, thereby descending below the level of animals, a condition that Tabataba'i interprets as the result of systematic neglect of metaphysical truths and the corrosion of intellectual faculties under the influence of satanic distortion, whereby the human being becomes absorbed in the illusory material surface of existence while remaining blind to its transcendent meaning, a distortion that ultimately severs the individual from divine realities and transforms the cognitive apparatus from an instrument of guidance into a vehicle of misguidance (Motahari, 1998; Tabataba'i, 1995, 2008). In this epistemological framework, moral deviation is not merely the product of weak will but rather the culmination of prolonged cognitive negligence, whereby repeated indifference to truth engenders a condition of existential blindness that restructures perception itself, rendering the individual incapable of distinguishing between benefit and harm, good and evil, guidance and deviation, thus explaining the Qur'anic declaration that such individuals are "more astray than cattle," since even animals retain an instinctual alignment with their natural telos while morally deviant humans sabotage their own higher faculties through the abandonment of intellectual and spiritual responsibility, a dynamic that Motahari characterizes as the collapse of human self-construction, in which freedom becomes self-destruction when unmoored from transcendent knowledge and ethical orientation (Motahari, 1998).

From the standpoint of moral semantics, the concept of "deviation" (inḥirāf) itself encodes the

epistemic nature of this crisis, as classical lexicographers define it as departure from equilibrium, cognitive distortion, and abandonment of moral principles, with Raghīb Isfahani emphasizing its meaning as intentional departure from the proper course of being and Mostafavi Tabrizi interpreting it as a displacement of the soul from its ontological center, thereby revealing that moral deviation in Islamic thought is not reducible to behavioral transgression but signifies a fundamental disorder within the cognitive-spiritual architecture of the person (Amid, 2010; Jarr, 1993; Moein, 2003; Mostafavi Tabrizi, 1995; Raghīb Isfahani, 1992). This cognitive dislocation is intensified through the domination of the lower faculties—desire, anger, and delusion—which classical exegetes describe as the three principal engines of moral corruption, whereby the appetitive faculty pursues pleasure without restraint, the irascible faculty imposes harm and aggression, and the delusive faculty cultivates arrogance, domination, and exploitation, together producing a systemic breakdown of ethical balance that the Qur'an counters through its doctrine of moderation and equilibrium, commanding justice, benevolence, and restraint while prohibiting obscenity, transgression, and oppression, thereby establishing moral health as the product of epistemic clarity and spiritual balance rather than mere social conformity (Dehkhoda, 1993; Makarem Shirazi, 1976; Tayyib, 1999).

In Tabataba'i's exegesis of Verse 179, epistemic failure emerges as the primary catalyst of moral deviation, rooted in four interrelated deficiencies: negligence toward divine truths, surrender to satanic illusion, severance from metaphysical awareness, and abandonment of disciplined rational reflection, each of which progressively dismantles the soul's capacity for discernment until the individual becomes cognitively incapacitated despite possessing intact sensory and intellectual faculties, a paradox that the Qur'an resolves by explaining that the faculties themselves remain structurally sound but are rendered functionally inert through willful disregard for truth, a condition

that culminates in divine withdrawal of illumination as a consequence of persistent self-induced blindness, thereby converting epistemic negligence into moral destiny (Ahmad ibn Hanbal, 1995; Tabataba'i, 1995, 2008). According to Tabataba'i, authentic knowledge is inseparable from ethical practice, and cognitive illumination emerges only when theoretical understanding is harmonized with moral discipline, for without this unity the intellect becomes a tool of rationalization rather than guidance, enabling the individual to construct elaborate justifications for transgression while progressively losing the capacity for genuine insight, a phenomenon he describes as the satanic inversion of truth whereby falsehood masquerades as reason and illusion adopts the appearance of certainty, thus explaining why moral deviation intensifies over time despite the accumulation of experiential knowledge (Tabataba'i, 1995, 2008).

Fakhr al-Razi's interpretation complements this analysis by identifying four epistemic mechanisms that propel moral deviation: deliberate negligence toward existential truths, divine retribution as a pedagogical response to cognitive arrogance, teleological distortion whereby individuals misconstrue the purpose of creation, and the immutable coherence of divine order which renders moral consequences inevitable rather than arbitrary; for Razi, the most dangerous form of ignorance is not absence of information but conscious dismissal of known truths, a condition he interprets as the defining feature of those described in the verse as "the truly heedless," since their blindness is not accidental but chosen, reflecting a moral decision to suppress awareness of existential accountability, particularly the preparation of the soul for the afterlife, which he describes as the true field of human cultivation, with this world serving as its womb (Fakhr Razi, 1999). Razi further emphasizes that divine judgment is not imposed externally but unfolds organically from the epistemic posture of the individual, since God's actions are governed by absolute wisdom, coherence, and order, such that moral deviation

necessarily generates corresponding existential outcomes, making the "creation for Hell" referenced in the verse a description of epistemic self-construction rather than metaphysical predestination, for individuals shape their own ultimate destiny through the knowledge they cultivate or neglect (Fakhr Razi, 1999).

The present study employed a descriptive-analytical methodology grounded in systematic textual analysis of classical Qur'anic exegesis, particularly the works of Allameh Tabataba'i and Fakhr al-Razi, supplemented by comparative examination of ethical and philosophical sources, with data extracted through thematic coding of epistemic constructs related to moral deviation, cognitive failure, and ethical collapse, enabling the identification of core epistemological variables that mediate the transition from moral awareness to moral corruption, including negligence, rational distortion, metaphysical alienation, and suppression of existential accountability, with analytical synthesis revealing consistent patterns across theological, philosophical, and psychological domains regarding the centrality of knowledge in shaping moral destiny.

The findings demonstrate that moral deviation originates not at the behavioral surface but within the epistemic depths of human consciousness, where sustained neglect of truth progressively dismantles cognitive discernment and moral sensitivity, ultimately producing individuals who retain sensory and intellectual faculties yet lack the capacity to perceive reality's moral structure, thereby confirming the Qur'anic diagnosis that moral corruption is inseparable from epistemic failure and that genuine reform requires restoration of cognitive responsibility, metaphysical awareness, and disciplined rational reflection.

In conclusion, moral deviation emerges as an epistemological crisis rooted in the abandonment of truth, the fragmentation of knowledge and practice, and the erosion of spiritual awareness, whereby the human being progressively forfeits the very faculties that define authentic humanity, a

condition that only comprehensive cognitive-spiritual renewal can remedy.

References

- Ahmad ibn Hanbal. (1995). *Musnad Imam Ahmad ibn Hanbal* (Vol. 5). Al-Risalah Foundation.
- Amid, H. (2010). *Amid Persian Dictionary* (1st ed.). Rahyab-e Novin-e Hoor.
- Dehkhoda, A. A. (1993). *Loghat-nameh (Dictionary)* (Vol. 2).
- Fakhr Razi, M. O. (1999). *Tafsir al-Kabir*. Dar Ihya al-Turath al-Arabi.
- Farahidi, K. A. (1989). *Kitab al-Ayn* (2nd ed.). Hejr Publications.
- Jarr, K. (1993). *Larousse Dictionary* (2nd ed.). Amirkabir Publications.
- Makarem Shirazi, N. (1976). *Tafsir Nemouneh*. Dar al-Kutub al-Islamiyah.
- Moein, M. (2003). *Moein Persian Dictionary* (1st ed., Vol. 1). Behzad and Nahid Aghamirzaei Publications.
- Mohammadi Reyshahri, M. (1983). *Mizan al-Hikmah*. Maktab al-A'lam al-Islami.
- Mostafavi Tabrizi, H. (1995). *Al-Tahqiq fi Kalimat al-Quran* (Vol. 2). Ministry of Culture and Islamic Guidance.
- Motahari, M. (1998). *Man in the Quran (An Introduction to the Islamic Worldview)*. Sadra Publications.
- Nouri Tabarsi, M. H. (1989). *Mustadrak al-Wasa'il*. Al-Bayt Institute.
- Raghib Isfahani, H. M. (1992). *Mufradat Alfaz al-Quran* (1st ed.). Dar al-Qalam.
- Razi, A. (1955). *Rawd al-Jinan wa Ruh al-Jinan fi Tafsir al-Quran*. Tehran Printing House.
- Salimi, A., & Davari, M. (2001). *Sociology of Deviance*. Hawzeh and University Research Institute.
- Tabataba'i, M. H. (1995). *Translation of Tafsir al-Mizan* (5th ed.). Islamic Publications Office of the Society of Seminary Teachers of Qom.
- Tabataba'i, M. H. (2008). *Islamic Teachings (Ta'alim-e Eslam)* (1st ed.). Bustan-e Ketab Institute.
- Tayyib, S. A. H. (1999). *Atyab al-Bayan fi Tafsir al-Quran*. Islam Publications.